

موتیف آینه در دیوان خاقانی

محمد بهنام‌فر* زهرا دلپذیر**

دانشگاه بیرجند

چکیده

خاقانی در زمینه‌ی خیال‌پردازی و مضمون‌آوری، سرآمد شاعران عصر خویش است. «آینه» یکی از موتیف‌هایی است که وی برای خلق مضامین متنوع از آن بهره گرفته است و شاید بتوان گفت: این واژه پس از «خورشید»، پربسامدترین موتیف دیوان اوست. در این مقاله، کوشیده‌ایم بر اساس روش تحلیل محتوا، موتیف آینه را در دیوان خاقانی بررسی کنیم. نتایج پژوهش، حاکی از آن است که هنرنمایی خاقانی در این زمینه، تنها در بازی واژگانی، به کار بردن ترکیبات نو و استعاره‌های تازه و غریب نیست؛ بلکه در پشت این حجاب‌های رنگین، دریایی از دانش‌ها، باورها و عقاید گوناگون نهفته است. البته نفوذ، قدرت و حساسیت مشاهدات خاقانی نیز در آفرینش استعاره‌ها و ترکیب‌های گوناگون او با واژه‌ی آینه موثر بوده است؛ بنابراین تصاویر ابداعی او سرشار از حرکت و پویایی است و حتی جزئی‌ترین ویژگی‌های آینه - که از دید بیش‌تر مردم پنهان است - از نگاه شاعرانه و نکته‌یاب او پنهان نمانده است.

واژه‌های کلیدی: خاقانی شروانی، آینه، موتیف، تمثیل آینه، ویژگی‌های آینه.

۱. مقدمه

شاعران فارسی‌زبان و مضمون‌آفرین، همیشه از صفا، شفافیت، درخشندگی، صداقت تصویر و دیگر ویژگی‌های آینه، در سروده‌های خود الهام گرفته و تصاویری بدیع

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی mbehnamfar@birjand.ac.ir

** دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی delpazir100@yahoo.com (نویسنده مسؤول)

آفریده‌اند. آئینه در دوره‌های آغازین شعر فارسی، معمولاً در معنی حقیقی خود به کار رفته است؛^۱ اما از قرن ششم به ویژه پس از رواج باورهای صوفیانه در شعر، آئینه در خدمت مضامینی جدید قرار می‌گیرد و گاهی آن را نمادی از «دل عارف» دانسته‌اند که صفا و صیقلی بودن آن، بیان‌گر تزکیه‌ی روح است؛^۲ به دیگر سخن، آئینه یکی از تصاویر ثابت و معین شعر غنایی فارسی است که به قوه‌ی خیال و آگاهی هنری شاعر ارتباط دارد. (زیپولی (zipoli)، ۱۳۶۶: ۱۶) بدیهی است در شعر سخن‌سرای بزرگ شروان که در زمینه‌ی خیال‌پردازی و مضمون‌آفرینی، سرآمد شاعران عصر خویش است نیز آئینه یکی از موتیف‌های^۳ برجسته است. اهمیت این واژه در دیوان خاقانی، تا آن‌جاست که وی در یکی از قصاید مهم خود، با آوردن ردیف «آئینه»، به تصویرگری و هنرنامه‌ی می‌پردازد.

خاقانی در عرصه‌ی شعر بویژه در زمینه‌ی مضمون‌سازی، ذهنی تناسب‌آفرین دارد و هر پدیده‌ای به مناسبت پدیده‌ی دیگر، در ذهن او شکل می‌گیرد و ظاهر می‌شود؛ به همین دلیل، مناسبت‌های باریک و مستتر در صحنه‌های شعری او به اندازه‌ی زیاد است که خواننده به تدریج و با تأمل بسیار، آن‌ها را درمی‌یابد.

حال این پرسش مطرح می‌شود که منشأ ظهور نوآوری‌های خاقانی در زمینه‌ی آئینه چیست و دیگر آن‌که وی از موتیف آئینه، برای بیان چه مضامینی استفاده می‌کند؟ نگارندگان در این مقاله می‌کوشند تا حد امکان به این پرسش‌ها پاسخ دهند.

باید یادآور شویم هر چند درباره‌ی جایگاه آئینه در شعر فرخی، سعدی، مولوی، حافظ، بیدل، صائب و ... مقاله‌های زیادی نوشته شده که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به کتاب آئینه در شعر فرخی، سعدی و حافظ از ریکاردو زیپولی، پژوهش‌گر ایتالیایی و مقاله‌های «آئینه و چنگ در زبان مولوی» از مریم مشرف؛ «آئینه در مثنوی» از سید محمود خسروانی؛ «در پس آئینه» از مسیح بهرامیان؛ «آئینه مضمون‌سازترین عنصر شعر بیدل»^۴ از احمد گلی و ابوالفضل مهدوی اقدم و «آئینه، مضامین و تناسبات شعری آن در غزلیات صائب تبریزی» از احمد غنی‌پور و عفت‌السادات غفوری اشاره کرد، با وجود اهمیت و گستردگی بسیار واژه‌ی آئینه و ترکیب‌های گوناگون آن در دیوان خاقانی، تاکنون درباره‌ی موتیف آئینه در دیوان این شاعر، پژوهش کامل و مستقلی انجام نشده است؛ بنابراین پژوهش حاضر، کاری تازه می‌نماید.^۵

۲. آینه در فرهنگ عامیانه

«استفاده‌ی خاقانی از عناصر فرهنگ عامه، جنبه‌ی هنری دارد؛ یعنی تمام عناصر و اطلاعات مطرح شده در شعر او به منزله‌ی ابزاری در جهت بیان معنی و آفرینش هنری در شعر است.» (بهنام‌فر، ۱۳۸۹: ۶) در دیوان خاقانی، آداب و باورهای عامه‌ی مردم درباره‌ی آینه، به خوبی منعکس شده که ما در دو بخش، به آن‌ها می‌پردازیم:

۲. ۱. آداب

با مطالعه‌ی دیوان خاقانی، به نقش و جایگاهی که آینه در زندگی و آداب و رسوم مردم قرن ششم هجری داشت، پی می‌بریم. این نقش‌ها به ترتیب الفبایی، عبارتند از:

۲. ۱. ۱. آینه‌بینی

آینه از قدیم، یکی از مهم‌ترین ابزار ساحران بوده است. در فرهنگ نمادها آمده است: «یکی از قدیمی‌ترین شیوه‌های تفأل، استفاده از آینه‌ی جادو بوده است. به عقیده‌ی «وارون» این شیوه از ایران آمده است. بنابر افسانه‌ای، فیثاغورث یک آینه‌ی جادو داشته و قبل از تفأل، آن را مقابل ماه قرار می‌داده است. استفاده از این آینه‌ی جادو برخلاف تفأل با ارواح، نوع ساده‌ای از احضار ارواح بوده است؛ زیرا افرادی در آن منعکس می‌شدند که هنوز وجود نداشتند یا عملی را انجام می‌دادند که باید در آینده انجام شود.» (شوالیه (Chevalier) و گربران (Gheerbrant)، ۱۳۷۸، ج ۱: ۳۲۶-۳۲۸)

شاعر بزرگ شروان نیز در ابیات مختلف، با آوردن دو واژه‌ی «پری» (موجود افسانه‌ای و خیالی) و «آینه»، به شیوه‌ی رایج آینه‌بینان در عصر خویش اشاره دارد:

راست چو از آینه، عکس خیال پری
گاه همی شد پدید گاه همی شد نهمان

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۳۵۱)

میرجلال‌الدین کزازی در این زمینه می‌نویسد: «پیدایی ماه نو از میانه‌ی شفق، با تشبیه‌ی ساده و مجمل، به عکس خیال پری در آینه مانند شده است. در «عکس خیال پری» پنداری نازک نهفته است؛ ماه آن‌چنان نغم و مینوی وار است که بازتاب خیال پری مانند آمده است؛ نه خود پری یا خیال او. در این بیت، چشم‌زدی به رفتاری که هنوز آن را آینه‌بینی می‌نامند و به یاری آن می‌خواهند نهانی‌ها را ببینند آورده شده است.»

۲. _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۵، شماره‌ی ۴، زمستان ۹۲ (پیاپی ۱۸)

(کزازی، ۱۳۸۶: ۴۸۱-۴۸۲) مؤلف *جوهرنامه‌ی نظامی* نیز همراه داشتن آینه‌ی چینی را دافع اجنه دانسته است. (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۳۳۶)

شاعر در جای دیگر می‌گوید:

ساقی به روی چون پری جام به کف چو آینه

او نرمد ز جام اگر ز آینه می‌رمد پری

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۴۲۷)

در این بیت «رمندگی پری از آینه، از آن روی می‌تواند بود که پریان در آینه رخ نمی‌نمایند؛ تنها پری‌خوانان و آینه‌بینانند که پریان را با شیوه و آینه‌ی ویژه در آینه آشکار می‌توانند کرد؛ نیز هم از آن روی که پریان از آهن‌گريزانند و آینه‌ها را در گذشته از آهن می‌ساخته‌اند.» (کزازی، ۱۳۸۶: ۶۱۴)

تناسب شانه و آینه نیز که مکرر در دیوان خاقانی به کاررفته است^۶ - به جز معانی متنوعی که با توجه به متن برای آینه می‌توان در نظر گرفت - یادآور نوعی از فال‌گیری رایج در زمان خاقانی نیز هست که با نگرستن در استخوان شانه «گوسفند» و «بز»، از آینده خبر می‌دادند:

در شانه‌ی گوسفند گردون من حکم به از شبان بینم

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۲۶۷)

۲.۱.۲. آینه‌گردانی

به نظر می‌رسد در قرون گذشته، آینه‌داری شغلی بوده و ظاهراً در محله‌ها آینه می‌بردند؛ اما این معنی در فرهنگ‌ها نیامده است. در کتاب *زندگی مسلمانان در قرون وسطی*، آمده است: «مردان در معابر و کوچه‌ها هر جا که آینه‌داری می‌دیدند، به نظاره‌ی جمال خویش مشغول می‌شدند. آینه‌داران کسانی بودند که آینه‌ی فولادی صیقل زده، صاف و تمیزی را به دیوار یا درختی می‌آویختند و روی آن را با پارچه‌ای می‌پوشاندند. همین‌که مشتری پیشیزی می‌داد، پرده را بالا می‌زدند تا بتواند به سر و وضع خود رسیدگی کند و ریش خود را مقابل آینه، شانه نماید.» (مظاهری، ۱۳۷۸: ۱۰۹) خاقانی می‌گوید:

تا نکنی زنگ‌خورد آینه‌ی دل که عشق هست به بازار غیب، آینه‌گردان او

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۳۶۲)

اما به عقیده‌ی برخی از پژوهش‌گران، در مراسم عروسی، فردی آینه‌ای را در دست نگاه می‌داشت تا عروس و دیگران، خود را در آن ببینند و به وی، آینه‌گردان می‌گفتند. (بهنام‌فر، ۱۳۸۹: ۱۲۱) ضیاءالدین سجادی نیز آینه‌گردان را به معنای مشاطه و آرایش‌گر دانسته است.^۷ (سجادی، ۱۳۷۴: ۴۷) خاقانی در جای دیگر می‌گوید:

به روز از پی این دو خاتون بینش یکی زال آینه‌گردان نماید
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۱۳۷)

در بیتی نیز آینه‌گردانی به یکی از رسوم رایج در عصر خاقانی اشاره دارد که در منابع دیگر از آن کم‌تر سخن رفته است:

گر چشم ما گلاب نشان شد حق است از آنک دل‌های ماست آینه‌گردان صبح‌گاه
(همان: ۳۷۵)

و در جای دیگر:

بامدادان کنم از دیده گلاب‌افشانی آتشین آینه‌عریان به خراسان بینم
(همان: ۲۹۵)

عباس ماهیار درباره‌ی رابطه‌ی گلاب‌افشانی و آینه، می‌نویسد: «حجامان در هنگام حجامت کودکان، بر روی آنان گلاب می‌پاشیدند و آینه‌ای به دست آنان می‌دادند تا خود را در آینه، تر و تازه ببینند.» (ماهیار، ۱۳۸۸: ۶۱۲) بنا بر کتاب *درع‌الصحه* نیز حجامان برای جلوگیری از غش کردن افراد هنگام حجامت و هم‌چنین قوت بخشیدن به آن‌ها پس از حجامت، بر سر و رویشان گلاب می‌پاشیدند. (طیب طهرانی، ۱۳۹۰: ۲۱۴ و ۲۶۳) گویا هنگام حجامت، قراردادن آینه روبه روی افراد نیز مرسوم بوده است.

۲. ۱. ۳. آینه و ابزار جنگ

آینه در تهیه‌ی ابزار و ادوات جنگی نیز کاربردی ویژه داشت. معمولاً جنگاوران در جنگ‌ها پاره‌های آهنی را برای دفاع از خود به پشت سینه و ران‌ها می‌بستند و به مجموع آن‌ها چهار آینه یا چارآینه می‌گفتند. (لغت‌نامه، ذیل آینه) خاقانی نیز از این مضمون استفاده کرده است:

سازد فلک ز حزم تو دایم سلاح خویش دارد شجاع روز و غا در بر آینه
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۳۹۹)

به دو سو و گاهی به چهار سوی برگستوان اسب نیز آینه‌ای می‌بستند:

ابرها از تیغ و باران‌ها ز پیکان کرده‌اند
برق‌ها ز آینه بر گستوان افشاندند
(همان: ۱۰۹)

خاقانی در بیتی، یخ‌های گرداگرد آب‌گیر را که در آغاز بهار، با تابش خورشید، خرد شده، به آینه شکسته‌ی برگستوان، مانند کرده است:

با شاخ سرو آنک کمان با برگ بید آنک سنان آینه‌ی برگستوان گرد شمرها ریخته
(همان: ۳۷۹)

در قطعه‌ای نیز شمشیر آبدار و صیقلی ممدوح، به آینه‌ای آسمان‌نمای، مانند شده است:

شمشیر اوست آینه‌ی آسمان نمای آن آینه که هست به رویش نشان آب
هرگر که آب دید مصور به آینه یا آینه که دید مصور میان آب
(همان: ۸۱۷)

از دیگر ادوات جنگی که در دیوان خاقانی به آن اشاره شده، آینه‌ی پیل است:

برق است و ابر درفشان، آینه و پیل دمان بر نیلگون فرش از دهان، عاج مطرا ریخته
(همان: ۳۷۹)

درباره‌ی آینه‌ی پیل، اظهار نظرهای مختلفی مطرح شده است؛ حسینعلی ملاح می‌نویسد: «آینه‌ی پیل، سازی از خانواده‌ی آلات موسیقی بود که از یک لوحه‌ی فلزی به اشکال گوناگون (مربع، مدور، مستطیل و بیضی) تشکیل می‌شد و به چهارچوبی مقید بود که آن را به کوهه‌ی پیل می‌بستند و با کوبه‌ای به آن می‌کوبیدند. این ساز از جنس فلز صیقل‌یافته بود و از آن برای انعکاس نور در چشم دشمنان و ارسال خبر نیز استفاده می‌شد.»^۱ (ملاح، ۱۳۵۴: ۴۷ و ملاح، ۱۳۶۳: ۶۲-۶۳)

۲. ۱. ۴. ویژگی‌های آینه

در قدیم، آینه‌ها معمولاً از جنس آهن بود؛ بنابراین آن‌ها را صیقل می‌دادند تا نور را منعکس کنند؛ از این‌رو از زنگ‌زدگی آینه سخن گفته‌اند. در بیت زیر، شاعر عدل ممدوح را در زدودن تیرگی‌ها تا حدی دانسته که به امید آن، همه‌ی آینه‌ها از ننگ زنگ و تیرگی می‌رهند:

ز اقبال عدل‌پرور او جای ممکن است
کز ننگ زنگ بازرهد یکسر آینه
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۳۹۹)

خاقانی در بیتی دیگر، آینه‌ی سیاه و مضمهر در زنگ و تیرگی را به نوک قلم ممدوح و جان تیره‌ی دشمن بدانیش، مانند کرده است:

ماند به نوک کلک تو و جان بدسگال چون در حجاب زنگ شود مضمهر آینه
(همان: ۳۹۹)

آینه‌ها فلزی بود و آه، آن‌ها را کدر می‌کرد و آینه زنگ می‌زد. خاقانی از همین مضمون در شعر خود استفاده کرده است:

در خدمت تو تر نتوان آمدن بدانک گردد سیاه‌روی چو گردد تر آینه
(همان: ۳۹۹)

گاهی آینه‌های فلزی را با خاکستر، صیقل می‌دادند. خاقانی در بیتی خود را به خاکستر و ممدوحش را آینه‌ای می‌داند که رواج نام و شهرتش را مدیون وجود خاقانی است:

نام تو را ز من نگریزد چرا بدانک گه گه کنند پاک به خاکستر آینه
(همان: ۳۹۹)

علاوه بر خاکستر صیقلی، از جوهر مورچه (اسید فورمیک) هم در پاک کردن آینه، استفاده می‌شد. بر اثر صیقلی، موج‌هایی در آینه نمایان می‌شد که برق می‌زد و به آن جوهر آینه می‌گفتند (شمیسا، ۱۳۸۷، ج ۱: ۷۱):

گر در دل تو یافت توانم نشان خویش طبعم شود ز لطف چو از جوهر آینه
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۳۹۹)

در عصر خاقانی، آینه گران بود. خاقانی در قصیده‌ای که با ردیف آینه سروده، خود را چونان آینه‌ای گران‌قیمت می‌داند که فقط اهل بصیرت، ارزش وی را می‌داند:

گر لطف تو خرید مرا بس شگفت نیست کاهل بصر خرنده به سیم و زر آینه
(همان: ۳۹۹)

به پشت آینه‌ها ظاهراً حلقه‌ای برای آویزان کردن نصب بود. خاقانی بارها از این مضمون برای تصویرسازی استفاده کرده است:

گرچه چو پشت آینه حلقه به گوش تو شدم آینه کردم اشک را خاص برای روی تو
(همان: ۴۶۰)

گویا در عصر خاقانی، «آینه‌ی چینی» شهرت فراوان داشت. مؤلف *جوهرنامه نظامی* درباره‌ی این آینه آورده است: «آهن چینی که از آن در اقصی بلاد آینه‌ها ساخته‌اند، چنین می‌گویند که اصل آن، خارصینی است و جماعتی گفته‌اند: مرکبی است از جمله فلزات سبعة چون زر، نقره، مس، آهن، قلع و اسرب و خارصینی.» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۳۳۶)

ز آن هندیِ چو آینه چینی به چین و هند رایات رای و قدر قدرخان شکستش
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۵۳۰)

آینه‌ی «هفت‌جوش» نیز که از هفت فلز آهن، جس، سرب، طلا، قلع، مس و نقره
می‌ساختند. (برهان، ۱۳۶۲: ۲۳۴۵) معروف بود:

هفت جوش آینه‌ای دادت نیز پنج نوش از کلک صفرایی فرست
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۸۲۵)

در گزارش دشواری‌های خاقانی آمده است: «آینه‌ی هفت جوش، کنایه‌ی ایما از آینه‌ی
درخشان و استعاره‌ی آشکار از سروده‌ی جلال‌الدین خرازی است.» (کزازی، ۱۳۸۶:
۸۶۹)

۲.۲. باورها

خاقانی با به‌کار بردن امثال و باورهای رایج مردم عصر خویش، در اشعارش، در انتقال
این باورها به نسل‌های بعد، نقشی مهم ایفا کرده است. (کردی، ۱۳۸۷: ۳۲) آینه در
باور عامه، برای دیدن روی زیباست و واقعیت را چنان‌که هست، می‌نماید. این مضمون،
دست‌مایه‌ی ضرب‌المثل‌های زیادی در فرهنگ ایرانی شده که هنوز هم بسیاری از آن‌ها
رایج است؛ مانند: «آینه مبر برابر زشتی چند» و یا: «آینه عیب کسی نگاه ندارد.»
(ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۲۵۶) خاقانی نیز در ابیات بسیاری تصریح کرده که آینه برای
مشاهده‌ی چهره‌ی زیبای یار است:

گر نه بهانه سازی تا روی تو ببینند آینه با رخ تو چندان چه کار دارد؟
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۵۸۷)

آینه، عیب‌ها را چنان‌که هست می‌نماید:
شاید که ناورم دل مجروح بر درت زبید که ننگم به رخ اصراف آینه
(همان: ۳۹۹)

بنابراین برای نابینا و زشت، شایسته نیست:

ور ناکسی فروخت مرا هم روا بود کاعمی و زشت را نبود درخور آینه
(همان: ۳۹۹)

آینه همچنین در فرهنگ عامیانه‌ی ما، نماد روشنی است. در امثال و حکم نیز آینه
روشن داشتن نماد صاف و صیقلی بودن است. (دهخدا، ۱۳۷۴: ۷۷) خاقانی می‌گوید:

تم ز حرص یکی نان، چو آینه روشن چو شانه شد همه دندان ز فرق تا سر ساق
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۲۳۶)

ظاهراً در عصر خاقانی برای آینه‌ی مسی، خواص درمانی قایل بودند. در *جوهرنامه* نظامی آمده است: «و اگر آینه‌ای کنند از مس و صاحب علت لقوه^۹ در خانه‌ای که نور آفتاب، در آن جا افتد، بیش تر در آن جا می‌نگرد، شفا یابد.» (جوهری نیشابوری، ۱۳۸۳: ۳۲۱)

درباره‌ی این باور عامیانه در دیوان خاقانی آمده:

حاسد ز دولت تو گرفتار آن مرض کز مس کند برای وی آهنگر آینه
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۴۰۰)

چنین می‌نماید که منظور شاعر از آینه‌ی مسی، آینه‌ی چینی باشد؛ زیرا «در کتب خواص آورده‌اند که هر که را علت لقوه باشد، عادت کند که بیش تر در آینه‌ی چینی می‌نگرد از آن علت شفا یابد.» (همان: ۳۳۶) مؤلف *بهارعجم* نیز درباره‌ی خواص آینه‌ی چینی آورده است: «از دیدن آن اماله‌ی وجه ملقوه به طرف مطلوب حاصل می‌گردد و کجی که هست برطرف می‌شود.» (بهار، ۱۳۸۰: ۱)

در باور عامیانه، تماشای آینه در شب، مکروه است. (شمیسا، ۱۳۸۷، ج ۱: ۷۸) خاقانی نیز در غزلی می‌گوید:

گرچه به شب آینه نشاید نگریدن در تو نگرم کآینه دیدار نمایی
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۶۹۶)

۳. تمثیل آینه

یکی از مهم‌ترین اهداف خاقانی از کاربرد تمثیل، تبیین اندیشه‌های انتزاعی و غیرحسی در حوزه‌ی تفکرات دینی، اخلاقی، زاهدانه و صوفیانه است. البته اندیشه‌های دینی در شعر همه‌ی شاعران فارسی‌زبان، به نوعی بازتاب داشته است و شاعران بنابر گرایش‌های فکری، سیاسی و اجتماعی خود، از دین الهام گرفته‌اند؛ اما در این میان، شعر خاقانی که نه در شمار عارفان است و نه هم‌چون ناصر خسرو، مدافع اندیشه‌ای خاص، بیش از همه جلب نظر می‌کند. (رحیمی و محمدزاده، ۱۳۸۹: ۱۲۰) برخی از پژوهش‌گران، تمثیل‌های خاقانی را «نماد استعاری» می‌نامند.^{۱۰} بین نماد و استعاره، رابطه‌ی متقابلی وجود دارد؛ زیرا «اغلب استعاره‌های تکرار شونده که درونمایه‌ی

انتزاعی دارند، در اثر تکرار به بن‌مایه (موتیف) تبدیل می‌شوند.» (فتوحی رودم‌عجنی، ۱۳۸۶: ۱۸۵) پس از آن‌جا که در تمثیل، اشیا مظاهری هستند قراردادی و از پیش اندیشیده، این ویژگی با ابعاد وسیع خلاقیت خاقانی به طور دقیق، قابل تطبیق نیست؛ به دیگر سخن، قابلیت تطبیق آن با استعاره‌ی نمادین، بیش‌تر است. آینه از جمله برجسته‌ترین تمثیل‌های خاقانی است:

۳. ۱. آینه‌ی دل^{۱۱}

دل پاک و روشن، جام جهان‌نما و آینه‌ی غیب است و صاحبِ دل، چون آینه‌ای شش رو از هر سو نقش‌های غیب را منعکس می‌سازد و تابش نور عشق و صور عرش و فرش را در آینه‌ی بی‌رنگ و بی‌حد خویش می‌بیند. «در آرای تصوف نیز قلب انسان را از جهت مظهریت ذات، صفات و اسماء، آینه گویند و این معنی در انسان کامل که مظهریت تام دارد، اظهر است.» (سجادی، ۱۳۵۴: ۸) به دیگر سخن، دل مؤمن آینه‌ی گیتی‌نماست و «آن‌چه از غیب غیب، روانه می‌شود بر دل انسان کامل پیدا می‌آید» (نسفی، ۱۳۴۱: ۲۳۸) اما به مضمون حدیث نبوی که «دل کافر سیاه سرنگون است که زشت و زیبا را تمیز نمی‌دهد.»^{۱۲} «صاحب دل، نخست باید زنگار هوی و هوس را به مصقله‌ی زهد و تقوا جلا دهد، تا صورت حقایق، کماهی در آن مکشوف گردد.» (کاشانی، ۱۳۷۶: ۱۰۷) چنان‌که خاقانی می‌گوید:

بیش جان را نکنم زنگ‌زده کآینه‌ی غیب‌نمای است مرا

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۸۱۳)

پس وقتی می‌توان جمال الهی را مشاهده کرد که دل، صفای صادقانه پیدا کند:

بینی جمال حضرت نورالله آن زمان کآینه‌ی دل تو شود صادق‌الصفای

(همان: ۳)

در نزد عرفا دل، آینه‌ی جمال‌نمای الهی است؛ چنان‌که صاحب مرصاد/العباد می‌نویسد: «و خلاصه‌ی نفس انسان، دل است و دل آینه است و هر دو جهان غلاف آن آینه و ظهور جملگی صفات جمال و جلال حضرت الوهیت به واسطه‌ی این آینه.» (نجم رازی، ۱۳۷۳: ۱۸۹) خاقانی نیز می‌گوید:

بتاب آینه‌ی دل درین سیاه غلاف به آب آینه‌ی جان درین کبود سراب

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۵)

بنابراین، آینه‌ی دل برخلاف آینه‌های دیگر که دمیدن و رطوبت، آن‌ها را تیره می‌کند، با نم اشک گرم و دم آه سرد، صاف و مصفا می‌شود:

دم و نم تیره کنند آینه، این آینه بین کز نم گرم و دم سرد، مصفا بینند

(همان: ۹۶)

در بیت زیر، صیقل، استعاره از معشوق ازلی است که عنایت او صیقل‌زداینده‌ی آینه‌ی دل‌هاست. شاعر با تأمل در آینه‌ی دل خود، عنایت معشوق ازلی را شناخته و در نتیجه، از او قبله‌ای ساخته و سرمست و سرگشته‌ی او شده است:

در آینه عنایت صیقل شناخته زو قبله کرده و شده سرمست و مستهام

(همان: ۳۰۱)

۲.۳. آینه و طوطی

در قدیم برای سخن آموختن به طوطی، از آینه استفاده می‌کردند. در عجایب *المخلوقات* آمده است: «طوطک را کی تعلیم کنند، سخن نتواند آموختن، مگر کی آینه در پیش او دارند و شخصی در پس آینه نشیند و سخن می‌گوید. طوطک در آینه نظر کند، مثل خودی را بیند؛ با وی آرام گیرد و سخن درآموزد و اگر آدمی را ببیند گریزد.»^۳ (طوسی، ۱۳۴۵: ۵۳۰) تمثیل طوطی و آینه در آثار مختلف ادب فارسی برای بیان مفاهیم مورد نظر شاعران و نویسندگان، مورد استفاده قرار گرفته است.^۴ استاد سخن، خاقانی، نیز برخی از مبانی فکری خود را با استفاده از تمثیل طوطی و آینه بیان می‌کند:

من چو طوطی و جهان در پیش من چون آینه است

لاجرم معذورم از جز خویشان من ننگرم

هرچه عقلم از پس آینه تلقین می‌کند

من همان معنی به صورت بر زبان می‌آورم

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۳۴۸)

خاقانی در جای دیگر، تحصیل علم و دانش را مقدمه‌ی معرفت به نادانی خود می‌داند؛ همان‌گونه که طوطی با دیدن آینه، خودشناسی پی‌ریزی می‌شود و در پی شناخت خود برمی‌آید و این بهت و حیرت، او را سخن‌دان می‌کند:

زهی تحصیل دانایی که سوی خود شدم نادان
که را استاد دانا بود چون من کرد نادانش
چو طوطی کآینه بیند شناس خود بیفتد پی
چو خود در خود شود حیران کند حیرت سخن دانش^{۱۵}
(همان: ۲۱۰)

میرجلال‌الدین کزازی این تمثیل را بیان‌گر یکی از بنیادی‌ترین اندیشه‌ها در باورشناسی تصوف می‌داند و می‌نویسد: «حیرت، شگفتی و سرگشتگی از دید نهان‌گرایان مغز دانش و آگاهی است؛ آن‌گاه که رهرو، نخستین گذار را که گذار «به خدایی» (سیرالی‌الله) است به پایان برد و به گذار «درخدایی» (سیر فی‌الله) رسید، همواره تا زمانی که به سومین گذار که گذار «از خدایی» (سیر من‌الله) برسد، در شگفتی، سرمستی و خودباختگی است و نمودهای خداوند را در دل خویش، مست و رفته از دست، یکی پس از دیگری می‌نگرد و می‌آزماید.» (کزازی، ۱۳۸۶: ۳۵۱)

۴. نوآوری‌های خاقانی

خاقانی را باید شاعری نوآور و مضمون‌پرداز دانست. «اگر به این نکته توجه داشته باشیم که از نیمه‌ی دوم قرن پنجم، شاعران عموماً عناصر خیال خود را از راه مطالعه در شعر دیگران اخذ می‌کردند و به آوردن تصاویر جامد و یک‌نواخت و عوض کردن جای کلمات در اشعار می‌پرداختند و بیش‌تر هم خود را مصروف و همی کردن تصاویر عینی می‌کردند، خاقانی را استادتر و نیرومندتر خواهیم یافت؛ او نه تنها به جست و جوی عناصر تکراری، جامد و مکرر نمی‌گردد که گاه حتی سبب‌ها و رمزهای شعری را نیز عوض می‌کند و آنچه خود احساس می‌کند، می‌بیند و می‌خواهد، می‌گوید و این سنت شکنی‌ها، گاه ممکن است به مذاق عده‌ای دیگر خوش نیاید؛ ولی او را شیوه‌ای تازه و خاص است.» (اردلان جوان، ۱۳۷۳: ۶-۷) آیین، یکی از واژه‌هایی است که خاقانی برای خلق مضامین متنوع در شعر خود از آن بهره گرفته است. این مضمون‌ها را می‌توان در چند گروه، تقسیم‌بندی کرد:

۱.۴. آینه‌ی آرزونگار

خاقانی در یک ترکیب استعاری نو، بر درگذشت همسر خود که هم‌چون «آینه» انعکاس‌دهنده‌ی آرزوهای شاعر بوده، مرثیه می‌سراید:

نقش رخ آرزو به روی که ببینی کآینه‌ی آرزونگار تو گم شد
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۷۷۰)

با توجه به اینکه شاعر در چند بیت قبل، ممدوحش را «جام جم» می‌خواند که از نظر اساطیری، مفید غیب‌نمایی و از نظر عرفانی وسیله‌ی حل رموز و اسرار آفرینش و مشاهده‌ی جمال مستور جانان است، در این بیت نیز آینه در مناسبت با جام جم، مفهوم جهان‌نمایی و درون‌بینی را تداعی می‌کند.

۲.۴. آینه و اجرام سماوی

یکی دیگر از ویژگی‌های تصویرسازی‌های خاقانی که به پویایی و خلاقیت ذهنی او ارتباط دارد، یافتن تداعی‌ها و مناسبت‌های پی‌درپی در تصویرگری صحنه‌های فلکی است. او در این زمینه، با هنرمندی ویژه‌ای، آسمان، خورشید، روشنی صبح و ستارگان را به «آینه» تشبیه کرده است. زاویه‌ی دید خاقانی در این زمینه، یکسان نیست؛ گاهی شکوه و عظمت مشاهدات شاعر، سبب فعال شدن نیروی خلاقه‌ی او می‌شود و گاهی جوشش عاطفه و احساسات مذهبی شاعر، در تهییج و برانگیختن وی برای آفرینش صحنه‌های زیبا، موثر است.^{۱۶}

شاعر در قصیده‌ی «حرزالحجاز» با قرارگرفتن در فضای معنوی خانه‌ی خدا در یک تصویرسازی زیبا می‌گوید: زائران شب‌روی خانه‌ی خدا هنگامی به مقصد روحانی خود می‌رسند که صبح، رخشان و آینه‌وار برمی‌دمد و در این آینه، چهره‌ی زیبای کعبه، نمودار می‌شود و زائران پس از آن، شاهد طلوع آفتاب خواهند بود:

شب‌روان چون رخ صبح آینه سیما بینند کعبه را چهره در آن آینه پیدا بینند
گرچه ز آن آینه خاتون عرب را نگرند در پس آینه، رومی‌زن رعنا بینند
(همان: ۹۵)

تغییر در ساختار استعاره، یکی دیگر از نوآوری‌های خاقانی است؛ به بیان دیگر، گاهی وی به گونه‌ای ساختار دو استعاره را درآمیخته و راه ذهن را در رسیدن به معنای

۳. _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۵، شماره‌ی ۴، زمستان ۹۲ (پیاپی ۱۸)

مورد نظر شاعر، دورتر کرده است؛ زیرا مخاطب ابتدا باید ارتباط هنری طرفین دو استعاره را کشف کند تا به منظور اصلی شاعر دست یابد؛ برای مثال خاقانی با مشاهده‌ی عینی نخستین پرتوافشانی آفتاب در صبحدم، در خیال شاعرانه‌ی خود چنین تصور می‌کند که صبح با دمیدن خود ساخت شب را از جنیت فلک، فرومی‌گیرد و در عوض، خورشید را هم‌چون آینه‌ای بر عذار آن می‌بندد:

از جنیت فروگشاید ساخت آینه‌اش بر عذار بندد صبح

(همان: ۴۸۱)

در بیت زیر نیز پشت آینه، استعاره‌ای آشکار از آسمان شب است که حلقه‌ی ماه از آن درآویخته است:

حلقه دیدستی به پشت آینه ماه حلقه هم‌چنان بنمود صبح

(همان: ۴۷۳)

گاهی نیز مشاهده‌ی هیبت و جلال ممدوح، خاقانی را به تحسین وامی‌دارد و هفت اختر را آینه‌ای می‌داند که این شکوه را منعکس می‌نماید:

شاهنشهی که بهر عروس جلال اوست هفت آسمان مشاطه و هفت اختر آینه

(همان: ۳۹۹)

وی در جای دیگر برای بیان عظمت ممدوح، صحنه‌ای زیباتر می‌آفریند؛ آینه‌ی چرخ، از بیم ممدوح شاعر، زنگار گرفته و او از ممدوحش می‌خواهد که هم‌چون صیقلی، زنگ از آینه‌ی ملکش بزدايد:

از سهم تو زنگار گرفت آینه‌ی چرخ کز آینه‌ی ملکت زنگار زدایی

(همان: ۴۳۶)

خاقانی در قصیده‌ای دیگر، چرخ آینه‌سان و مدور را در خدمت رخسار معشوق می‌داند تا تجلی‌گاه چهره‌ی زیبای او باشد:

خدمت زلف و رخ کنند از پی سنبل و سمن شاخه در آن مربعی، آینه در مدوری

(همان: ۲۴۸)

۳.۴. آینه‌ی اسکندری

«آینه‌ی اسکندری» نیز یکی از عناصر مضمون‌ساز در دیوان شاعران فارسی‌زبان است. مؤلف برهان قاطع می‌نویسد: «آینه‌ی اسکندری آینه‌ای بود از هنرهای ارسطو که به جهت آگاهی از حال فرنگ، بر سر مناره‌ی اسکندریه که در حدود فرنگ بر کنار دریا بنا کرده‌ی اسکندر بود، نصب کرده بودند. شبی پاسبانان، غافل شدند و فرنگیان فرصت یافته، آن را در آب انداختند و اسکندریه را بر هم زدند. عاقبت، ارسطو آن را از آب بیرون آورد و کنایه از آفتاب هم هست.»^{۱۷} (تبریزی، ۱۳۶۲: ۷۴)

آینه‌ی اسکندر در شعر شاعر شروان، معمولاً با «خضر» و «آب حیات»، ایهام تناسب می‌سازد. در داستان‌ها نیز آمده که اسکندر ذوالقرنین با خضر همراه شد و به ظلمات رفت تا آب حیات یابد. (اردلان جوان، ۱۳۶۷: ۱۱۰) خاقانی، آینه‌ی اسکندر را در مفهوم گیتی‌نمایی می‌آورد؛ البته گیتی‌نمایی، صفت و وظیفه‌ی اختصاصی جام جم است. (مرتضوی، ۱۳۳۲: ۴۲) در واقع، رابطه‌ی آینه و اسکندر از یک سو و آب حیات و خضر، از سوی دیگر و پیوستگی آب حیات و جام جم، در شعر او فضایی کاملاً عرفانی پدید آورده است:

عکس یک جامش دوگیتی می‌نماید کز صفاش

آب خضر و آینه جام سکندر ساختند

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۱۱۳)

گاهی نیز در شعر خاقانی، آینه‌ی اسکندری استعاره از آفتاب است:

صبحدم آب خضر نوش از لب جام گوهری
کز ظلمات بحر جست آینه سکندری
(همان: ۴۱۹)

در این بیت، شاعر طلوع خورشید را از پس تاریکی شب، به برکشیدن آینه‌ی اسکندر از ظلمات دریا مانند کرده است.

«آینه‌ی اسکندری به جهت مرکزیت یافتن اشعه‌ی خورشید در کانون آن، سبب اشتعال اشیا هم می‌شده است؛ به آینه‌ی سوزان یا آینه‌ی آتشین هم معروف بوده است و آفتاب را به همین جهت از روی تشبیه، آینه‌ی آتشین هم خوانده‌اند.» (زریاب خویی، ۱۳۶۸: ۶۱) خاقانی می‌گوید:

بامدادان کنم از دیده گلاب افشانی
کآتشین آینه عریان به خراسان بینم

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۲۹۵)

در بیتی دیگر، آینه‌ی اسکندر به دلیل صفا و شفافیت، استعاره از آسمان است:
روی سپهر چنبری بگرفته رنگ عنبری
بر آینه‌ی اسکندری خاکستر انبار آمده
(همان: ۳۹۰)

در شعر خاقانی آینه‌ی اسکندر معمولاً تمثیلی از ضمیر تابناک انسان کامل نیز هست
که آینه‌ی عالم غیب است:

ساختم آینه‌ی دل، یافتم آب حیات
گرچه باور نایدت هم خضر و هم اسکندر
(همان: ۲۴۸)

با توجه به این‌که در بسیاری از روایات، از جمله در اسکندرنامه‌ها، اختراع و پیدایش
آینه را به زمان اسکندر نسبت می‌دهند، گاهی نسبت «آینه‌ساز» و «آینه‌سازی» نیز به
اسکندر اختصاص یافته است. (مرتضوی، ۱۳۳۲: ۴۶) خاقانی در بیتی ادعا می‌کند که
گویی اسکندر، آینه را ساخته تا به عنوان ردیف شعر من، به کار آید:

گر نه ردیف شعر مرا آمدی به کار
مانا که خود نساختی اسکندر آینه
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۴۰۰)

«به روایت نظامی نیز اولین کسی که پی به وجود آینه برد، اسکندر بود و آن، چنین
بود که روزی عکس خود را در تیغ‌های شمشیرش دید و دستور ساخت آینه را صادر
کرد.» (اردلان جوان، ۱۳۶۷: ۱۱۴) خاقانی نیز با توجه به این مضمون، می‌گوید:

ثانی اسکندری آینه‌ی تو حسام
صیقل زنگار ظلم برق حسام تو باد
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۵۲۳)

۴.۴. آینه‌ی پشت دست

خاقانی در یک مضمون‌سازی تازه‌ی دیگر، پشت دست محبوب زیباروی را در لطافت
و درخشش، به آینه تشبیه کرده و غرور او را با دیدن چهره‌ی زیبایش در این آینه،
خوشایند دانسته است:

پشت دست آینه‌ی روی کند
او بدان آینه معجب چه خوش است
(همان: ۵۷۱)

۴.۵. آینه‌ی زانو

با این‌که خاقانی صوفی نیست، اشعار عارفانه در دیوانش بسیار است. وی در بیتی می‌گوید: از بس سر به زانوی ندامت گذاشته و از گناهان و غفلت‌های خویش نادم گشته‌ام و دست حسرت بر زانو کوفته‌ام، آینه‌ی زانویم کبود شده است:

شده است آینه زانو بنفش از شانه‌ی دستم

که دارم چون بنفشه سر به زانوی پشیمانی

(همان: ۴۱۱)

هرچند تشبیه زانو به آینه، به دلیل گردی دایره‌وار و یا روشنی آن است، شاعر با ترکیب آینه‌ی زانو در پی بیان یکی از اسرار کشف و شهود صوفیان است؛ «آن‌گاه که درویش، سر بر زانو می‌نهد و جهان را می‌کاود، رازها بر وی آشکار می‌شوند؛ چنان‌که گویی زانو، آینه‌ای شده است که رازها در آن نقش می‌پذیرند و نموده می‌آیند.» (کزاری، ۱۳۸۶: ۶۳۱)

۴.۶. آینه‌ی شرع

خاقانی در یک تصویرسازی هنرمندانه، ممدوح خود را چون آینه، آشکارکننده‌ی حقایق دین می‌داند، ولی افسوس که دشمن نابینا، از مشاهده‌ی آینه و صورت بی‌ایمانی خود ناتوان است:

خصم تو کور و تو آینه‌ی شرع کور آینه‌ش شناسد؟ هیئات

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۷۵۴)

۴.۷. آینه‌ی عبرت

در جای دیگر، سخن‌سرای شروان را می‌بینیم که در برابر خرابه‌های ایوان مداین ایستاده و به یاد شکوه و جلال از دست‌رفته‌ی آن در روح حساسش قصیده‌ای سراسر عبرت نقش می‌بندد که در نخستین بیت آن آمده است:

هان ای دل عبرت‌بین، از دیده عبرت‌کن هان

ایوان مداین را آینه‌ی عبرت دان

(همان: ۳۵۸)

در این بیت، ایوان مداین با تشبیه رسا، به آینه مانند شده است؛ آینه‌ای که اندرزهای روزگار، آشکارا در آن نقش می‌پذیرند و به نمود می‌آیند تا هشدار و زینهارى باشند فریفتگان گیتی را.

۴. ۸. آینه‌ی عرش

«انسان کامل، جلوه و مظهر حق و خلیفه‌الله است که فیض بی‌واسطه از حق تعالی می‌گیرد و خود، وسیله‌ی رساندن فیض حق به خلائق می‌گردد.» (بهنام‌فر، ۱۳۸۷: ۱۲۲) در واقع به تصرف حق درمی‌آید و چونان آینه‌ی عرش می‌شود. خاقانی در وصف ممدوح خود به این مضمون اشاره دارد:

تا هست ملایک را عرش، آینه‌ی نوری باد آینه‌ی عرشی، رخسار تو عالم را
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۵۰۵)

ظاهراً مأخذ این بیت، حدیث «قلب المؤمن عرش الله» است.

۴. ۹. آینه‌ی نفاق

گاهی خاقانی از ویژگی ظاهری آینه - که یک روی آن، مصقل و تابناک و روی دیگر، تیره و کدر است - برای ایجاد مضمونی جدید استفاده می‌کند و در یک هنجارشکنی معنایی، آینه را نماد نفاق و دورنگی می‌داند:

لاف یک‌رنگی مزین تا از صفت چون آینه از دورن سو تیرگی داری و بیرون سو صفا
(همان: ۱)

۴. ۱۰. آینه‌ی وحدت

خاقانی در جای دیگر، با تعبیر «آینه‌ی وحدت»، بار دیگر گذاری به عالم تصوف و عرفان دارد:

مرا آینه‌ی وحدت نماید صورت عنقا مرا پروانه‌ی عزلت دهد ملک سلیمانی
(همان: ۴۱۲)

«عنقا» در اصطلاح عرفا، نمادی از «کنه ذات باری تعالی» است. «برخی از عرفا تجلیات آثاری را به عنقا تعبیر نموده و آن را ملکوت فیض احدیت دانسته‌اند. به بیان دیگر، آن را نموداری از حقیقت واجب‌الوجود می‌دانند.» (دهباشی، ۱۳۶۹: ۱۵۷) وحدت

نیز همان یکتاپرستی ناب و به دور از هر آرایش است. شاعر در این بیت، می‌گوید: وحدت هم‌چون آینه‌ای صاف، روشن و اسرارنا، صورت آن لازمان بی‌نشان را به او نشان می‌دهد و جواز عزلت و انقطاع، احتشام و عظمتی چون حشمت و سلطنت سلیمانی را به وی عطا می‌کند؛ به بیان دیگر، از پرتو تجرد و وارستگی، به ذات حق و از عزلت و قناعت، به پادشاهی کون و مکان رسیده است.

۵. نتیجه‌گیری

واژه‌ی «آینه» یکی از پرکاربردترین موتیف‌های شعر خاقانی است و شاید بتوان گفت: پس از «خورشید»، پر بسامدترین موتیف دیوان اوست. نمادپردازی خاقانی با واژه‌ی آینه، در بیش‌تر موارد، فردی است؛ زیرا خود شاعر آن‌ها را خلق کرده است. خاقانی از یک‌سو توانسته است با واژه‌ی آینه، تصویرهایی بدیع بیافریند و خواننده را مسحور هنرنمایی خویش سازد و از سوی دیگر، با کشف شباهت‌هایی تازه بین پدیده‌ها، استعاره‌هایی چندلایه با موتیف آینه ابداع نماید؛ از جمله‌ی زیباترین این نوآوری‌ها، یافتن تداعی‌ها و مناسبت‌های پی‌درپی آینه، در تصویرگری صحنه‌های فلکی است.

منشأ ظهور ابداعات خاقانی در زمینه‌ی آینه نیز متنوع است؛ هنرنمایی او تنها در بازی واژگانی، به‌کاربردن ترکیبات نو و استعاره‌های تازه و غریب نیست؛ بلکه در پشت این حجاب‌های رنگین، دریایی از دانش‌ها، باورها و عقاید، نهفته است؛ برای مثال وی بسیاری از باورها و ضرب‌المثل‌های رایج عصر خویش در زمینه‌ی آینه را در اشعارش به‌کاربرده است؛ به دیگر سخن، گنجینه‌ی ارزشمند خاقانی برای تکمیل تصاویر مورد نظرش، معلومات اوست که هرگاه اراده کند، سرمایه‌هایی درخور و رنگارنگ را برای ترسیم صحنه‌هایی دلنشین در اختیارش می‌گذارد و با به‌کارگیری آن‌ها، آینه را به هر شکل که بخواهد، در آسمان خیال و عرصه‌ی شعر خود به جلوه درمی‌آورد و از سوی دیگر، احاطه‌ی خود را بر دانش‌های زمانش، به خوانندگان نشان می‌دهد.

در نتیجه، خاقانی با نگاه شاعرانه و نکته‌یاب خود حتی جزئی‌ترین ویژگی‌های آینه را - که از دید بیش‌تر مردم، پنهان است - به تصویر کشیده است.

یادداشت‌ها

۱. در شعر منوچهری و فرخی معمولاً آینه در معنی حقیقی به کار رفته است:
راست پنداری بلورین جام‌های چینیان بر سر تصویر زنگاری و بند آینه
(منوچهری، ۱۳۶۳: ۸۶)
تو گفתי گرد زنگار است، بر آینه‌ی چینی تو گفתי موی سنجاب است، بر پیروزه‌گون دیبا
(فرخی، ۱۳۳۵: ۱)
۲. سنایی به طور مفصل در حدیقه‌الحقیقه، با رمز آینه، بازی می‌کند و صفت واقع‌نمایی قلب عارف را به اعتبار انعکاس وقایع و امور دنیوی در آن و صفت فراواقع‌نمایی قلب عارف را به اعتبار تجلی مشاهدات غیبی در آن، شرح می‌دهد:
سوی حق شاه‌راه نفس و نَفَس آینه‌ی دل زدودن آمد و بس
آینه‌ی دل ز زنگ کفر و نفاق نشود روشن از خلاف و شقاق
صیقل آینه یقین شماسست چیست محض صفای دین شماسست
(سنایی، ۱۳۷۷: ۶۸)
۳. برای «موتیف»، تعاریف مختلفی ارائه شده؛ در یک تعریف، موتیف به معنای عناصر خاص تکرار شونده در یک متن است. «آنچه این عناصر را تبدیل به موتیف می‌کند، حضور مکرر آن‌هاست. یک حادثه وقتی تکرار می‌شود، حساسیت مخاطب را برمی‌انگیزد و نشان می‌دهد که معنا و مقصودی پشت این تکرار وجود دارد. این عناصر تکراری، رد پا و نشانه‌هایی هستند که دنبال کردن آن‌ها به کشف و درک چیزی ورای متن، می‌انجامد.» (تقوی و دهقان، ۱۳۸۸: ۲۱)
۴. «موتیف آینه» در شعر بیدل، بالاترین بسامد را دارد؛ به همین دلیل، دکتر شفیع کدکنی او را «شاعر آینه‌ها» نامیده است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۱: ۳۲۳)
۵. تقدم و تأخر همه‌ی مباحث، بر مبنای حروف الفبا است. گزارش ابیات خاقانی نیز بر اساس دیوان خاقانی، تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی است.
۶. برای مثال:
ور مرا آینه در شانه‌ی دست آید من نفس عنقای سخن‌ران به خراسان یابم
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۲۹۸)
۷. در مناقب‌العارفین آمده است: «مگر روزی آینه‌داری محاسن مبارکش را می‌ساخت. گفت: «خداوندگار چه می‌فرماید: چگونه می‌سازم؟» فرمود: «آن قدر که فرقی باشد میان زن و مرد.»» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۴۱۲)
۸. ابوالفضل بیهقی در تاریخ خود می‌نویسد: «و بر درگاه، کوس فروکوفتند و بوق‌ها و آینه‌ی پیلان بجنابیدند.» (بیهقی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۵۰۵-۵۰۶)

۹. در کتاب *هدایه المتعلمین فی الطب*، درباره‌ی این بیماری آمده است: «سبب لقوه، رطوبتی بود تنک، کی به یک شق فروذ آید، از روی تا یک نیمه‌ی روی سست شود و آن نیمه‌ی دیگر از روی متشنج گردد.» (اخوینی بخاری، ۱۳۴۴: ۲۶۱)
۱۰. (ر.ک: معدن‌کن، ۱۳۸۳: ۲۶۱).
۱۱. برای مطالعه‌ی بیش‌تر (ر.ک: بهنام‌فر، ۱۳۸۷: ۱۹۸-۲۰۸)
۱۲. (ر.ک: کاشانی، ۱۳۶۷: ۹۹).
۱۳. نیز (ر.ک: جمالی یزدی، ۱۳۴۶: ۱۰۳-۱۰۴).
۱۴. «تمثیل طوطی و آینه» در *مثنوی و اسرارنامه*، قالب مناسبی برای بیان اندیشه و موضوع سخن، بدون پیچیدگی است. این تمثیل، در شعر حافظ، صبغه‌ی اندیشه و زبان حافظ را می‌گیرد و افزون بر ایجاز و ابهام در ذهن و زبان حافظ، صورتی می‌یابد که پژوهش‌گران پس از چند قرن، هنوز در جست‌وجوی دریافت نقش طوطی پس آینه هستند تا شاید جایگاه درست اجزای تمثیل و نقش آن‌ها را در مجموعه بیت بیابند.» (بهرامیان، ۱۳۸۴: ۷۶)
۱۵. شبیه این مضمون در *منشآت خاقانی* نیز آمده است: «باد از کنار، نرم می‌تاخت، کشته‌ی سندس درخت را دامن برمی‌گرفت و مرا در این حالت، از همه‌ی اجناس عهد مونس، هم صورت من که آب آینگی می‌کرد و نقش کژ مژ مرا به من می‌نمود و من بی‌خبر از غایت حیرت که این منم؛ چنانک طوطی در آینه نگرده و معلمش در پس آینه تلقین می‌کند.» (خاقانی، ۱۳۴۹: ۶)
۱۶. «آینه» یکی از مهم‌ترین نمادهای جهانی برای «خورشید» در ادبیات جهان است. (اعراب، ۱۳۸۴: ۳۱) در فرهنگ و تمدن ایران نیز آینه، جایگاهی آسمانی دارد و پایگاه اصلی آن از خورشید و بازگشت آن نیز به خورشید است. (غنی‌پور و غفوری، ۱۳۹۱: ۹۲)
۱۷. برای اطلاع بیش‌تر درباره‌ی آینه‌ی اسکندری. (ر.ک: موسوی، ۱۳۸۲: ۱-۱۸)

فهرست منابع

- اخوینی بخاری، ابوبکر مطهر. (۱۳۴۴). *هدایه‌المتعلمین فی الطب*. به اهتمام جلال متینی، مشهد: دانشگاه مشهد.
- اردلان جوان، سیدعلی. (۱۳۶۷). *تجلی شاعرانه‌ی اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی*. مشهد: به نشر.
- اعراب، راهله. (۱۳۸۴). *نماد خورشید در فرهنگ و ادبیات*. مشهد: محقق.

۳۸ ————— مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۵، شماره‌ی ۴، زمستان ۹۲ (پیاپی ۱۸)

افلاکی العارفی، شمس‌الدین احمد. (۱۳۶۲). مناقب‌العارفین. به کوشش تحسین یازیجی، تهران: دنیای کتاب.

بهار، لاله تیک چند. (۱۳۸۰). بهار عجم؛ فرهنگ لغات، ترکیبات، کنایات و امثال فارسی. ج ۱، تصحیح کاظم دزفولیان، تهران: طلایه.

بهرامیان، مسیح. (۱۳۸۴). «حافظ در پس آینه». مجله‌ی حافظ، سال ۲، شماره‌ی ۱۹، صص ۷۳-۷۶.

بهنام‌فر، محمد. (۱۳۸۷). وحی دل مولانا. مشهد: به نشر.

————— (۱۳۸۹). خاقان اقلیم سخن؛ بررسی عناصر فرهنگ عامه در قصاید خاقانی. بیرجند: فهستان.

بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین. (۱۳۸۷). تاریخ بیهقی. ج ۲، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب.

تبریزی، محمدحسین بن خلف. (۱۳۶۲). برهان قاطع. به اهتمام محمد معین، تهران: امیرکبیر.

تقوی، محمد و دهقان، الهام. (۱۳۸۸). «موتیف چیست و چگونه شکل می‌گیرد». فصل‌نامه‌ی تخصصی نقد ادبی، سال ۲، شماره‌ی ۸، صص ۷-۱۳.

جمالی یزدی، ابوبکر مطهر. (۱۳۴۶). فرخ‌نامه؛ دایره‌المعارف علوم، فنون و عقاید. به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.

جوهری نیشابوری، محمد بن ابی برکات. (۱۳۸۳). جواهرنامه نظامی. به کوشش ایرج افشار، تهران: میراث مکتوب.

حسن دوست، محمد. (۱۳۸۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

خاقانی، افضل‌الدین بدیل بن علی. (۱۳۴۹). منشآت خاقانی. تصحیح محمد روشن، تهران: دانشگاه تهران.

————— (۱۳۸۸). دیوان خاقانی شروانی. تصحیح سید

ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار.

دهباشی، مهدی. (۱۳۶۹). «عنقا در اندیشه‌ی حافظ». مجله‌ی فلسفه، کلام و عرفان

(کیهان اندیشه)، سال ۶، شماره‌ی ۳۰، صص ۱۵۷-۱۶۴.

- دهخدا. علی اکبر. (۱۳۷۴). *امثال و حکم*. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۷). *لغت نامه*. تهران: دانشگاه تهران.
- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۸۸). *فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی*. تهران: معین.
- رحیمی، غلامرضا و محمدزاده، فرشته. (۱۳۸۹). «اهداف و ابزارهای کاربرد تمثیل در دیوان خاقانی». *پژوهش‌نامه‌ی زبان و ادب فارسی (گوهرگویا)*، سال ۴، شماره‌ی ۴، پیاپی ۱۶، صص ۹۳-۱۱۲.
- ریکاردو، زیپولی. (۱۳۶۶). *آئینه در شعر فرخی، سعدی و حافظ*. تهران: فردوس.
- زریاب خویی، عباس. (۱۳۶۸). *آئینه‌ی جام*. تهران: علمی.
- سجادی، سیدضیاءالدین. (۱۳۵۴). *فرهنگ لغات و اصطلاحات تعبیرات عرفانی*. تهران: کتابخانه‌ی ظهوری.
- _____ (۱۳۷۴). *فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی شروانی*. ج ۲، تهران: زوار.
- سنایی، محدود بن آدم. (۱۳۷۷). *حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه*. تصحیح مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۱). *شاعر آئینه‌ها*. تهران: آگاه.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۷). *فرهنگ اشارات ادبیات فارسی*. ج ۱، تهران: میترا.
- شوالیه، ژان و گبران، آلن. (۱۳۷۸). *فرهنگ نمادها*. ج ۱، ترجمه‌ی سودابه فضائلی، تهران: جیحون.
- طیب تهرانی، محمد هاشم بن طاهر. (۱۳۹۰). *درع‌الصحه*. تصحیح میرهاشم محدث، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- طوسی، محمد بن محمود بن احمد. (۱۳۴۵). *عجایب المخلوقات*. به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- فتوحی رودمعجنی، محمود. (۱۳۸۶). *بلاغت تصویر*. تهران: سخن.
- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ. (۱۳۳۵). *دیوان حکیم فرخی سیستانی*. تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: اقبال.
- غنی‌پور، احمد و غفوری، مریم‌السادات. (۱۳۹۱). «آئینه، مضامین و تناسبات شعری آن در غزلیات صائب تبریزی». *نامه‌ی پارسی، سال ۱۷، شماره‌ی ۱ و ۲، صص ۸۹-۱۱۰*.

ع. _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۵، شماره‌ی ۴، زمستان ۹۲ (پیاپی ۱۸)

کاشانی، عزالدین محمود بن علی. (۱۳۷۶). مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه. تهران: هما. کردی، رسول. (۱۳۸۷). «باورهای عامیانه در دیوان خاقانی». مجله‌ی آموزش زبان و ادب فارسی، سال ۳۳، دوره‌ی ۲۱، شماره‌ی ۴، صص ۳۲-۳۷.

کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۶). گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی. تهران: مرکز.

ماهیار، عباس. (۱۳۸۸). مالک ملک سخن. تهران: سخن.

مرتضوی، منوچهر. (۱۳۳۳). «اختلاط جام جم و آیین‌های اسکندر در دیوان خاقانی».

مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۶، شماره‌ی ۲۸،

صص ۴۲-۵۷.

مظاهری، علی‌اکبر. (۱۳۷۸). زندگی مسلمانان در قرون وسطی. ترجمه‌ی راوندی،

تهران: صدای معاصر.

معدن‌کن، معصومه. (۱۳۸۳). «تصویرسازی و نمادپردازی با خورشید در دیوان خاقانی».

مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۴۷، شماره‌ی ۱۹۲،

صص ۵۱-۸۳.

ملاح، حسینعلی. (۱۳۵۴). تاریخ موسیقی نظامی ایران. تهران: هنر و مردم.

_____ (۱۳۶۳). منوچهری دامغانی و موسیقی. تهران: هنر و فرهنگ.

منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمد. (۱۳۶۳). دیوان منوچهری دامغانی. تصحیح محمد

دبیرسیاقی، تهران: زوار.

موسوی، مصطفی. (۱۳۸۲). «آیین‌های اسکندری». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه تبریز، سال ۴۶، شماره‌ی ۱۱۸، صص ۱-۱۸.

نجم رازی، عبدالله بن محمد. (۱۳۷۳). مرصادالعباد الی المعاد. به اهتمام محمد امین

ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.

نسفی، عزیزالدین. (۱۳۴۱). انسان کامل. تصحیح ماریژان موله، تهران: تابان.